



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

♦♦ داستان‌های کوتاه
علی اشرف درویشیان

از این ولایت

فهرست مطالب

۷	تغارد
۱۵	سه خُمِ حُسروی
۲۱	قبر گبری
۲۹	گلزولک
۳۷	هتاو .
۵۳	کاد...
۵۹	زمین .
۶۷	گرگ .
۷۳	خالو رسول
۷۹	موتور برق
۸۷	کاک مراد

مدارد

- نیاز علی بدارد

- حاضر.

اول بار که دیدمش کنار باودان مدرسه شسته بود سرفه‌اش گرفت. تک سرفه‌ها به سحتی تکاش می‌داد خون کم رنگی بالا آورد **هالن** را با آستین کت بح نمایش پاک کرد شتاناں به کلاس رفت و **روی** نیمکت اول نشست

کلاس دوم بود. کوچک بود و ریره، بارنگ مهتابی رگ گردش **آزیر** پوست پیدا بود و تک تک مثل آدم تب دار می‌رد
مدادش را با بح به سوراخ دکمه‌ی کتش سسته بود. وقتی که چیر **می‌نوشت** چون بح کوتاه بود، شکمش را حلو می‌آورد. مثل این که به **جی** مداد، تب خودش را روی کاعد می‌کشید وقتی که مشقش را

«آری، بیار علی، توی رورامه‌ها این رورها چیره‌های درشت و خوب می‌نویسد»

- بیار علی مدارد

- حاصر

شاسامه‌اش «مدارد» بود در کلاس من خیلی از بچه‌ها شناسامه‌شان «مدارد» بود وقتی که اسمش را می‌خواندم، تکان سختی می‌خورد

با حالت، در حالی که مداد و بح را پنهان می‌کرد تا آن را تعیینیم، با حیع کوتاهی می‌گفت «حاصر» و در این حال صدایش شبیه حوچه کلاعی بود که در مشت فشارش بدهی

تنها وسیله‌ی باری او تویی بود که با کاعده‌های سیاه مچاله شده درست کرده بود و مقداری بح دورش پیچیده بود

وقتی که بچه‌ها باری می‌کردند، او کنار دیواری می‌نشست و توپش را در دست می‌فشرد آسمان را تماشا می‌کرد و با حسرت به یتری بچه‌ها حیره می‌شد هر وقت باری می‌کرد، سرفه‌اش می‌گرفت و خون بالا می‌آورد

دل‌م می‌خواست بیش‌تر با او حرف بزنم یک رور که روی پله‌های مدرسه نشسته بودم، آهسته آمد و کنار پله‌ها نشست توپ کاعدی در دستش بود. رابوهای چرکش از میان پارگی شلوار پیدا بود پرسیدم «نیار علی، حانه‌تان کحاست؟»

- پشت قلعه، آقا

- اسم پدرت چیه؟!